

مقایسه اندیشه‌های سیاسی در تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه

سمیه فلاح مفاری

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس

دکتر مریم صادقی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

پیشگفتار

در اواخر عهد سامانیان بر اثر تسلط غلامان ترک نژاد در دستگاه دولتی و بروز اختلافات میان امرای و وزرای سامانی و ضعف تدبیر آنان، زمام ادارهٔ ممالک وسیعی از دست اولیای آن دولت بیرون رفت.

از آن جمله البتکین حاجب که سپاه سالار خراسان و از غلامان منصورین نوح سامانی بود بر اثر سعایت امرای دیگر از خراسان بیرون رفت و حکومتی در غزنه تشکیل داد. پس از مرگ البتکین یکی از غلامانش بنام سبکتکین جای او را گرفت و از این هنگام حکومت غزنویان از مشرق به مغرب توسعه و گسترش یافت. بعد از مرگ سبکتکین پسرش محمود از اطاعت امرای آل سامان بیرون آمد و مقارن همین اوقات امرای آل فراسیاب حکومت سامانی را در ماوراءالنهر بر انداختند.

محمود مردی جنگجو و مدبر و با سیاست بود و در دوران حکومتش به فتوحات پیاپی در ایران و هند دست یافت. وی ابتدا پسرش مسعود را جانشین خود اعلام کرد ولی در اواخر عمر، جانشینی خود را به پسر دیگرش محمد داد و از همین جا درباریان به دو دسته تقسیم شدند: یکی پدریان یعنی کسانی که با نظر محمود دربارهٔ جانشینی محمد موافق بودند و دیگر پسریان یعنی طرفداران ولیعهدی مسعود. پس از مرگ محمود، محمد چند ماهی بر تخت حکومت نشست ولی مسعود به خراسان لشکر کشید و امیرمحمد را اسیر کرد و خود به جای پدر بر تخت سلطنت نشست. مسعود در سال ۴۲۱ در مرو از سلجوقیان شکست سختی خورد و پس از آن در حال گریز از غزنین توسط غلامان خود به قتل رسید. از این زمان یعنی بر تخت نشستن مودود تا پایان حکومت غزنویان به سال ۵۸۲ یا ۵۸۳ سیزده پادشاه بر جای مسعود تکیه زدند.

امرای سامانی چون از یک خاندان قدیم ایرانی بودند به آداب و رسوم و ادب و هنر بسیار اهمیت می‌دادند و شعرا و ادبا در دربار آنها بسیار مورد بزرگداشت و تکریم واقع می‌شدند. چون غزنویان نیز

تربیت یافته سامانیان بودند روش آنها را در پیش گرفتند، از این رو دوران غزنویان به ویژه نیمه اول آن در رشد و پرورش ادب فارسی اهمیت بسزایی داشته است. یکی از بزرگان ادب فارسی که پرورش یافته دربار غزنویان است ابوالفضل بیهقی، نویسنده تاریخ بیهقی است.

تاریخ بیهقی با ویژگی‌های منحصر به فرد خود، جزو معدود آثار این مرز و بوم است که در پهنه گسترده ادب و تاریخ ایران به رشته تحریر در آمده است تا از یکسو پیوند ما را با تاریخ هزار سال پیش برقرار سازد و از دیگر سو روحمان را از چشمه جوشان ادب فارسی سیراب گرداند. بیهقی در اثر خود دو مقوله ادب و تاریخ را آنچنان با یکدیگر پیوند داده و در یک پیکره قرار داده است که خواننده هنگام مطالعه همواره در تردید است که آیا اثری تاریخی را می‌خواند یا ادبی؟ و بی‌شک که این اثر گران‌سنگ مفید هر دوی این معانی است چه خود بیهقی نیز همانند کتابش دارای دو شخصیت ممتاز تاریخی و ادبی است.

او به واسطه این که دبیر دربار غزنویان بوده است از تمامی کارها، رفتارها و رموز دربار اطلاع داشته و با حفظ امانت به شرح جزئی‌ترین مسائل پرداخته است. از سوی دیگر از بازرزترین ویژگی‌های دبیران دربار، تسلط فراوان به زبان و ادب فارسی بوده است که این موضوع تاریخ بیهقی را به یکی از برجسته‌ترین آثار نثر بینابین تبدیل نموده است.

یکی دیگر از آثار مهم نثر فارسی که از اواخر دوران غزنویان برای ما به جا مانده است کلیله و دمنه بهرامشاهی است و از جمله کتاب‌هایی است که علاوه بر اهمیت ادبی به لحاظ بیان اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی نیز از اهمیت به سزایی برخوردار است و همیشه مورد توجه دولتمردان و اصحاب سیاست بوده است.

کتاب کلیله و دمنه که در قرن ششم نوشته شده به دلیل عبارات مصرع و مشخص دربارۀ اندیشه‌های سیاسی و حکومت تا بدان جا اهمیت یافته که ابن مقفع به احتمال بسیار به علت ترجمه کلیله و دمنه از پهلوی به عربی بوده که به دست خلیفه عباسی به قتل می‌رسد (طباطبایی؛ ۱۳۷۵؛ ص ۸۴) و حتی نصرالله منشی که ابتدا نمی‌خواست کار ترجمه او را همگان بدانند سرانجام به مرگ مشکوکی از دنیا می‌رود (راوندی؛ ۱۳۷۴؛ ص ۳۳۱). اضافه شدن ابوابی و مباحثی بر اصل کتاب از اندیشه و خامه نصرالله منشی بر کتاب و حتی مقدمه‌اش، گویای بسیار روشن اندیشه‌های اوست. «و این کتاب را پس از ترجمه ابن مقفع و نظم رودکی ترجمه‌ها کرده‌اند و هرکس در میدان بیان براندازه مجال خود قدمی گزارده‌اند؛ لکن مراد ایشان تقریر سمر و تحریر حکایت بوده است نه تفهیم حکمت و موعظت ... بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید و در بسط سخن و کشف اشارات آن اشباعی روده» (کلیله و

دمنه؛ ص ۲۴ و ۲۵) از فحوای کلام منشی پیداست که مقصود او از ترجمه، بیان کنایات و اندیشه‌هایی است که به صورت اشاراتی در کتاب آمده، چون بین کلیده و دمنه ابن مقفع و نصرالله منشی، تفاوت‌ها و افزودنی‌های بارز و مشخص بسیاری وجود دارد. این تفاوت‌ها گاه در حجم و کمیت مطلب، گاه در اضافه کردن و کاهش حکایات و گاه در ترجمه و متن عبارت نقل شده از نوشته ابن مقفع جلوه کرده است؛ به عنوان مثال گفت و گوهای کلیده و دمنه در کلیده نصرالله منشی شش صفحه و در ابن مقفع چهار صفحه است، کل صفحات باب شیر و گاو در نصرالله منشی نود و هفت صفحه (۱۵۷ تا ۱۵۹) و در ابن مقفع پنجاه و یک صفحه (۵۴-۱۰۶) است.

با وجود اندیشه‌های سیاسی مهمی که در این دو کتاب وجود دارد، تاکنون مقاله و یا کتابی در این مورد به رشته تحریر در نیامده است، لذا این مقاله در پی پاسخ بدین مسئله است که اندیشه‌های سیاسی مطرح شده در این دو کتاب چیست و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی باهم دارند و منظور از بیان این اندیشه‌ها چه بوده است؟

در این تحقیق تکیه اصلی را در تاریخ بیهقی بر جلد ۵ و ۶ که از آغاز کتاب تا ورود مسعود به غزنین است و در کلیده و دمنه از آغاز تا پایان بازجست کار دمنه قرار داده‌ایم، بدین منظور که این بخش‌ها هم از مهم‌ترین و سیاسی‌ترین بخش‌های این دو کتاب هستند و هم بررسی کل این دو کتاب در یک مقاله نمی‌گنجد، اگر چه در موارد لزوم به بخش‌های دیگر هم اشاره شده است. مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی که در این مقاله مقایسه شده است، عبارتند از: شاه آرمانی و تبیین عملکردهای او، انتقاد از شاه، وزیر آرمانی، فروگرفتن و مشرف گذاردن بر کارگزاران و مشارکت سیاسی زنان.

۱- بحث در باره پادشاه

آنچه در سرلوحه اندیشه‌های سیاسی مطرح شده در تاریخ بیهقی و کلیده و دمنه، بیش از همه تلاگو داشته و توجه خواننده را به خود جلب می‌کند، بحث درباره پادشاه است. این مبحث خود شامل دو بخش است: بخش اول که در آن به طور کلی به بیان باید‌ها و نبایدهایی می‌پردازند که به گفته بیهقی «هم پادشاهان را به کار آید و هم دیگران را» (تاریخ بیهقی؛ صفحه ۱۱۸) ولی از فحوای سخن چنین بر می‌آید که بیشتر پادشاهان را به کار آید و به سخن نصرالله منشی «سیاست ملوک را در ضبط ملک به شنودن آن مدد تواند بوده» (کلیده و دمنه؛ صفحه ۱۸)، پس به گفته هر دو نویسنده یکی از مهم‌ترین مخاطبان آنها پادشاهان هستند. بخش دیگر آن است که رفتارها و خلقیات پادشاه را در بونه نقد قرار می‌دهند که البته این بخش از سخنان، حساسیت‌های خاص خود را دارد و به ویژه در تاریخ بیهقی که

در مورد پادشاهان معاصر خود می‌نویسد، به ناچار نظرات و انتقادات با پرده پوشی و محافظه‌کاری بیشتری مطرح شده‌اند.

۱-۱- شاه آرمانی و تبیین عملکردهای او

بیهقی در خطبه‌ای که بر آغاز مجلد ششم نگاشته است به مقایسه شاهان و پیامبران پرداخته تا پیش از هر چیز این مطلب به ذهن خواننده متبادر شود که این هر دو از جانب خداوند فرستاده شده‌اند؛ بدان که خدای تعالی، قوتی به پیغمبران، صلوات‌الله علیهم اجمعین، داده است و قوت دیگر به شاهان و بر خلق روی زمین واجب کرده است که بدان دو قوت نباید گروید و بدان راه راست ایزدی بدانست» (تاریخ بیهقی؛ صفحه ۱۱۶ و ۱۱۷).

در باور بیهقی، سرپیچی از فرمان شاه برابر است با الحاد، مگر اینکه پادشاه متقلب و ستمکار باشد که در این صورت باید با ایشان جهاد کرد، ولی بیهقی با تمام ستم‌ها و بی‌عدالتی‌ها و بی‌تدبیری‌هایی که در این کتاب از مسعود بیان می‌دارد، باز هم نه تنها او و دیگر پادشاهان غزنوی را جزو متغلبان محسوب نمی‌کند بلکه مخالفان آنان را مطرود و مغلوب می‌داند: «و پادشاهان ما را..... نگاه باید کرد تا احوال ایشان بر چه جمله رفته است و می‌رود در عدل و خوبی سیرت و عصمت و دیانت و پاکیزگی روزگار و نرم کردن گردن‌ها و بقعت‌ها و کوتاه کردن دست متغلبان و ستمکاران تا مقرر شود که ایشان برگزیدگان آفریدگار بوده‌اند و طاعت ایشان فرض بوده است و هست» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۱۷).

نصرت‌الله منشی هم در کلیله و دمنه با کلامی شبیه به همین به بیان شأن و جایگاه پادشاهان می‌پردازد: «به حقیقت نباید شناخت که ملوک اسلام سایه آفریدگارند، که روی زمین به نور عدل ایشان جمال گیرده» (کلیله و دمنه؛ ص ۴) پس هر دو نویسنده شاهان را از جانب خدا می‌دانستند و پیروی از ایشان را پیروی از فرمان یزدان.

اگر چه این سخن دکتر اسلامی ندوشن که اعتقاد بیهقی نسبت به حکام وقت و صاحبان قدرت نخست ریشه در ایمان مذهبی و دینی وی دارد» (اسلامی ندوشن؛ ۱۳۴۹؛ ص ۳۳۱)، کاملاً درست است ولی بیان این اعتقاد در مقدمه کلیله و دمنه و درجای جای تاریخ بیهقی ممکن است از این جهت باشد که در اعتقاد و وفاداری ایشان نسبت به این پادشاهان تردیدی صورت نیند؛ زیرا انتقاداتی که در هر دو کتاب نسبت به شاهان مطرح شده است و همچنین ویژگی‌هایی که به طور کلی برای شاه برشمرده‌اند - که البته شاهان هر دو کتاب را در بسیاری موارد فاقد این ویژگی‌ها می‌بینیم - بی‌شک مشکلاهی را برای آنها ایجاد می‌کرده است. بنابراین ناگزیر به استفاده از حربه‌های گوناگون برای بیان عقایدشان بوده‌اند.

بیهقی برای بیان ویژگی‌های شاه آرمانی خود و تبیین وظایف او، از خطبه‌ها و حکایت‌هایی که در ضمن تاریخ خود آورده است، استفاده می‌کند. اگر چه در دوران حکومت غزنویان آزادانه نمی‌تواند به نقد شیوه حکومت و رفتار محمود و مسعود بپردازد ولی به راحتی می‌تواند نوک تیز پیکان انتقادش را متوجه اسکندر کند آنجا که می‌گوید: «گرد عالم گشتن چه سود؟ پادشاه ضابط باید، که چون ملکی و بقعی بگیرد و آن را ضبط نتواند کرد و زود دست به مملکت دیگر یازد و همچنان بگذرد و آن را مهمل گذارد، همه زبان‌ها را در گفتن آنکه وی عاجز است، مجال تمام داده باشد» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۱۳). همچنانکه کشورگشایی‌ها و فتح‌های فراوان سلطان محمود در هندوستان و ایران معروف است و در آغاز آن قسمت از تاریخ بیهقی هم که به دست ما رسیده است از فتح‌های مختلف مسعود و اینکه قصد بغداد را هم داشته، سخن به میان می‌آید.

در بخش دیگری از سخنانش به آنچه در اخبار ملوک عجم ترجمه ابن مقفع خوانده است اشاره می‌کند که: «بزرگتر و فاضل‌تر پادشاهان ایشان عادت داشتند [که] پیوسته به روز و شب تا آنکه که بهختندی با ایشان خردمندان بودندی نشسته از خردمندتران روزگار... که ایشان را باز می‌نمودندی چیزی که نیکو رفتی و چیزی که زشت رفتی از احوال و عادات و فرمان‌های آن گردن‌کشان که پادشاهان بودند» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۲۵) و در پایان سخن حکایت نصر احمد سامانی را بیان می‌کند که چگونه با رجوع به خرد خویشان و نقد رفتار خود و آگاهی یافتن از خشم و سطوت و حشمت به اقراطی که داشت، خردمندترین‌های روزگار را به یاری طلبید تا چنان شد که با گذشت یک سال «نصراحت قیس دیگر شده بود در حلم، چنانکه بدو مثل زدند» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۲۸). حال می‌توان این موضوع را قیاس گرفت از کار مسعود که کمتر به نصایح خیراندیشان گوش می‌سپارد و یا اگر هم آن را بشنود کمتر به کار می‌بندد. چنانکه در حکایت علی قریب، آلتونش از باب خیرخواهی و نصیحت به او می‌گوید: «اینجا پیری چند است فرسوده خدمت سلطان محمود، اگر رأی عالی بیند، ایشان را نگاه داشته آید و دشمن کام گردانیده نشود که پیرایه ملک پیران باشند» (تاریخ بیهقی؛ ص ۶۴) و مسعود پاسخ می‌دهد که «سخن خوارزمشاه ما را برابر سخن پدر است و آن به رضا بشنویم و نصیحت مشفقانه او را بپذیریم» (تاریخ بیهقی؛ ص ۶۴)، اما با وجود این تأیید از جانب مسعود بر سرعلی قریب آمد، آنچه آمد.

تاریخ بیهقی مشحون از مواردی این گونه است که حاکی از استبداد مسعود و نشنیدن سخن ناصحان باشد تا آنجا که بیهقی با تمام صبوری به جان می‌آید و می‌گوید: «که این خدواند (مسعود) به همت و جگر به خلاف پدر است، پدرش مردی بود حرون و دوراندیش، اگر گفتی چیزی ناصواب را که من چنین خواهم کرد از سرجباری و پادشاهی خویش گفتی و اگر کسی صواب و خطای آن باز

نمودی در خشم شدی و مشغله کردی و دشتام دادی باز چون اندیشه را بر آن گماشتی به سر راه راست باز آمدی. و طبع این خداوند دیگر است که استبدادی می‌کند نا اندیشیده» (تاریخ بیهقی؛ ص ۵۱۴). اگر چه بیهقی بیان می‌دارد که محمود هم رفتار خوبی با ناصحان نداشت ولی باز به همان مقدار که پس از اندیشیدن سخنان آنها را می‌پذیرفت راضی بود که آن هم در مسعود یافت نمی‌شود.

در جای‌جای تاریخ بیهقی مشاهده می‌شود که در خطبه‌ها و به ویژه در ضمن حکایات، بیهقی به نکاتی اشاره می‌کند که آنها را از ضروریات منش و رفتار پادشاهان می‌داند و در چند صفحه بعد یا قبل از آن - هنگامی که در بخش روایت اصلی او از تاریخ هستیم - رفتارهایی را که ناقض این سخنان است از پادشاهان می‌بینیم. به گفته حورا یآوری این روایت‌های گوناگون و گاه ناهمخوان که بیهقی از رویدادهای تاریخی به دست می‌دهد «از فاصله‌ای سر بر می‌کشد که واقعی را از آرمانی و آنچه را که هست از آنچه باید باشد جدا می‌کنند» (یآوری؛ ۱۳۸۴؛ ص ۱۹۳). در واقع با این حکایت‌ها و سخنان، بیهقی فاصله پادشاهان زمان خود را با آن چیزی که باید باشند به رخ خواننده می‌کشد و گاه با عبار اندوهی که بر برخی از این حکایت‌ها می‌باشد، تأثیر سخنش را دو چندان می‌کند و با حسرتی که از عمق جانش بر کلام جاری می‌کند، خواننده را با خود همراه می‌سازد.

بحث درباره شاه آرمانی و برشمردن ویژگی‌های آن در کلیله و دمنه نیز از همان مقدمه نصرالله منشی آغاز می‌شود، با بیان این سخن که «در ترجمه سخنان اردشیر بابک آورده‌اند که... عمارت بی‌عدل و سیاست ممکن نگردد... و هرگاه که این دو طرف به واجبی رعایت کرده آید، کمال کامکاری حاصل آید، و دل‌های خاص و عام و لشکری و رعیت بر قاعده هوا و ولا قرار گیرده» (کلیله و دمنه؛ ص ۷).

در باب شیر و گاو بیان ویژگی‌های شاه آرمانی را بیش از همه از زبان دمنه که مظهر خرد و کیاست در این باب است، می‌شنویم: «نشاید که پادشاه خردمندان را به خمول اسلاف فروگذارد و بی‌هنران را به وسایل موروث، بی‌هنرمکتسب، اصطناع فرماید بل تربیت شاه بر قدر منفعت باید که در صلاح ملک از هر یک بیند» (کلیله و دمنه؛ ص ۶۹). در جای دیگر به تحلیل آفات ملک می‌پردازد و در خلال آن شاه را از این آفات بر حذر می‌دارد: «گویند که آفت ملک شش چیز است: حرمان و فتنه و هوا و خلاف روزگار و تنگ خوئی و نادانی. حرمان آن است که نیک خواهان را از خود محروم گرداند و اهل رأی و تجریت را نومید فروگذارد؛ و فتنه آنکه جنگ‌ها و کارهای نااندیشیده حادث گردد و شمشیرهای مخالف از نیام برآید؛ و هوا مویع بودن به زنان و شکار و شراب و امثال آن؛ و خلاف روزگار، وسایق و قحط و غرق و حرق و آنچه بدین ماند؛ و تنگ خوئی، افراط خشم و کراهیت و غلبه در عقوبت و سیاست؛ و نادانی، تقدیم نمودن ملاحظت در مواضع مخاصمت و بکار داشتن مناقشت به جای مجاملت» (کلیله و دمنه؛ ص ۸۰ و ۸۱). در اینجا می‌بینیم که نصرالله منشی هم پادشاه را از راندن خیرخواهان از پارگاه خود،

جنگ‌های بی‌مورد، شرابخواری، خشم و به جای آوردن لطف در موقع خشم و به کار بستن خشم به جای لطف پرهیز می‌دهد و در واقع انجام ندادن آنها را از ضروریات پادشاهان می‌داند. البته در کتاب کلیله و دمنه به دو دلیل، آزادی بیان، بیشتر و عرصه انتقادهای بازر است؛ یکی از آن جهت که کتاب از گونه قابل است و از زبان حیوانات بیان می‌گردد و دیگر بدان بهانه که کتاب ترجمه است و تألیف خود نصرالله منشی نیست که در این مورد در مقدمه سخن گفته شد.

۱-۲- انتقاد از شاه

در هر دوی این متون علاوه بر این که بحث بر سر ویژگی‌های شاه آرمانی و وظایف شاه مطرح است، موارد زیادی از انتقاد به شخص شاه مشاهده می‌شود که بنا به موقعیت، گاه در لفافه حکایت و شعر پوشانده شده است و گاه از میان تمثیل و استعاره و تغییر لحن و شیوه گزینش کلمات صدای ناراضی نویسنده به گوش ما می‌رسد.

اگر چه بسیاری از معتقدان بیهقی معتقدند که وی بسیار جانب مصلحت را نگاه داشته و آنگونه که باید و شاید نسبت به رفتارها و استبدادهای مسعود انتقاد نکرده است، اما این طرز تفکر به نظر منصفانه نمی‌آید زیرا ما در جای جای تاریخ بیهقی مشاهده می‌کنیم که بیهقی تا حد امکان شمشیر انتقادات خود را بر کشیده است، اما گاه بنا به مصلحت آن را در پشت لوای حکایاتی که از شاهان و امیران گذشته بیان می‌کند، پنهان کرده است. آنچنان که حورا یاوری بیان می‌کند بسیاری از جمله‌ها و اصطلاحاتی که بیهقی در ستایش شاهان غزنوی، به ویژه مسعود، به کار می‌گیرد به محک این حکایت‌ها و اشعار از معنا و کارایی واقعی خود تهی می‌شوند. او معتقد است که «این بازی پیچیده زبانی در فرهنگ‌های خوگر به استبدادهای ریشه دوانده سیاسی و مذهبی پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کند» (یاوری؛ ۱۳۸۴؛ ص ۱۸۸). البته در کتاب کلیله و دمنه نیز از یکی از بهترین روش‌ها در پوشاندن سخن که همانا بیان حکایت و داستان از زبان حیوانات است استفاده شده است.

از نمونه‌های انتقادات بیهقی که نسبت به مسعود در قالب حکایت بیان می‌کند، حکایت مأمون در جلد پنجم است؛ وقتی که محمد برادر مأمون کشته می‌شود و مأمون به بغداد می‌رسد مطلقه‌های کسانی را که پنهانی به برادر او و یا به خود مأمون تقرب جسته بودند نزد وی می‌آوردند و سهل می‌گویند: «خائنان هر دو جانب را دور باید کرده» (تاریخ بیهقی؛ ص ۳۸)، اما مأمون می‌گوید: «ما دو برادر بودیم هر دو مستحق تخت و ملک و این مردمان نتوانستند دانست که حال میان ما چون خواهد شد» (تاریخ بیهقی؛ ص ۳۸) و سپس تمام آن مطلقه‌ها را می‌سوزانند.

جالب اینجاست که در پایان این حکایت و اکثر حکایت‌ها بیهقی به گونه‌ای خواننده را وا می‌دارد که تنها به ظاهر حکایت بسنده نکند و در پایان این حکایت می‌گوید: «و خردمندان دانند که غور این حکایت چیست» (تاریخ بیهقی؛ ص ۳۹). اگر چه مأمون با پذیرفتن اینکه هر دو برادر مستحق حکومت بوده‌اند و سوزاندن ملطفه‌ها از تمامی آن افراد در می‌گذرد، اما در تاریخ بیهقی می‌خوانیم که مسعود چگونه از پدربیان انتقام می‌کشد و آنها را نابود یا زندانی می‌کند و به روشنی هدف بیهقی در مقایسه رفتار این دو پادشاه به چشم می‌خورد و شاید این مقایسه و درک کوتاهی شاهان زمانه همان، موضوعی است که بیهقی به خاطر فهم آن در پایان حکایت‌ها، خردمندان را به اندیشیدن در غور و ژرفای آنها دعوت می‌کند.

آنجا که رسول خلیفه مشهور حکومتی را برای مسعود می‌آورد و در همه جا خطبه حکومت به نام مسعود می‌خورد بیهقی می‌گوید: «و چون این رسول بازگشت، سلطان مسعود قوی دل شد، کارها از لونی دیگر پیش گرفت» (تاریخ بیهقی؛ ص ۵۴) و از چند صفحه بعد از آن انتقام کشیدن از پدربیان و ستم‌های مسعود با داستان فروگرفتن علی قریب آغاز می‌شود آنجا که علی قریب مشغول صحبت با بونصر مشکان است در مورد تصمیم‌های مسعود، از زبان علی قریب می‌شنویم که: «وی [مسعود] بدین مال و حطام من نگرد و خویش را بدنام کند» (تاریخ بیهقی؛ ص ۵۹).

بیان این موضوع از زبان علی قریب انتقاد دیگری است به مال دوستی مسعود و اینکه در اسیر کردن بعضی افراد، طمع مالی مسعود از عوامل اصلی بوده است. بیهقی آشکارا به تنگ شدن روزگار بر پدربیان اشاره می‌کند: «بدان مانست که گفتم محمودیان گناهی سخت بزرگ کرده‌اند و بیگانگان‌اند در میان مسعودیان» (تاریخ بیهقی؛ ص ۶۱) و یکی از گزنده‌ترین انتقادهایش که در طول تاریخ بیهقی بیان می‌کند آنجاست که محمد را از قلعه کوهتیز به قلعه مندیش می‌برند و بیهقی نمی‌تواند در برابر رفتارهای زشتی که با محمد و قوم او می‌کنند، سکوت کند و با درد عمیقی بیان می‌کند که «بسیار نامردمی رفت در معنی تفتیش و زشت گفتندی و جای آن بود که علی ای حال فرزند محمود بود. و سلطان مسعود چون بشنید، نیز سخت ملامت کرد بکتگین را، ولیکن بازجستی نبوده» (تاریخ بیهقی؛ ص ۸۳)، و با آوردن شعری گویی کل اوضاع حکومت مسعود را در آن خلاصه می‌کند که: «کاروانی زده شد، کار گروهی سره شده» (تاریخ بیهقی؛ ص ۸۴) بیهقی با گفتن اینکه ولیکن بازجستی نبود نشان می‌دهد که این موضوع برای مسعود چندان هم مهم نبوده است.

بیهقی در جای دیگر آشکارا خطاهای بزرگ مسعود را بر می‌شمرد که یکی یاری خواستن از علی تگین بوده برای جنگ با محمد که به جبران این یاری وعده سرزمینی با نام را به او می‌دهد و دوم

فراخواندن ترکمانان سلجوقی به خراسان اگر بخواهیم تمام انتقادهای بیهقی از مسعود را بیان کنیم سخن به درازا خواهد کشید.

اما نکته جالب، تشابه میان کلیله و دمنه و تاریخ بیهقی در این موضوع است که ما در آنجا نیز می‌بینیم که شاه از زیان دمنه و گاه شنزیه و حتی مادر خود مورد نقد قرار می‌گیرد. این انتقادات بیش از هر چیز پادشاه را بسیار عجول و دهان بین نشان می‌دهد؛ هم در آنجا که بی‌تأمل تحت تأثیر سخنان دمنه، او را به سفیری نزد شنزیه می‌فرستد و بلافاصله از کرده خویش پشیمان می‌شود- که یاد آور حرکت مسعود در فرستادن آلتونتاش به خوارزم است که بلافاصله پشیمان می‌شود و او را باز می‌خواند- و هم آنجا که به سعایت دمنه، خون شنزیه را بی‌گناه جاری می‌کند و تازه بعد از ریختن خون او تأمل می‌کند و با خود می‌گوید: «دریغ شنزیه با چندان عقل و کیاست و رأی و هنر، نمی‌دانم که در این کار مصیب بودم؟» (کلیله و دمنه؛ ص ۱۲۳) پادشاه پس از پذیرفتن اینکه دمنه را نزد شنزیه فرستد، تازه به اندیشیدن و تجزیه و تحلیل پیشنهاد او می‌پردازد: «این دمنه دوراندیش است و مدتی دراز بر درگاه من رنجور و مهجور بوده‌است. اگر در دل وی آزاری باقی است ناگاه خیانتی اندیشد و فتنه‌ای انگیزده» (کلیله و دمنه؛ ص ۷۲). نکته دیگری که به نقد کشیده می‌شود، ترس پادشاه است. شیر به دلیل ترس از آوای شنزیه قصد ترک سرزمین خویشتن را می‌کند و در واقع بی‌هیچ تحقیق و مقاومتی تصمیم می‌گیرد تاج و تخت را ترک گوید. دمنه با انتقاد از این رفتار شاه، آشکارا او را ترسو می‌خواند: «نشاید که ملک به این موجب مکان خویش خالی گذارد و از وطن مالوف خود هجرت کند، چه گفته‌اند... آفت دل ضعیف، آواز قوی است» (کلیله و دمنه؛ ص ۷۰).

نکته بسیار جالب در این بخش آن است که ما در این دو باب یعنی باب شیر و گاو و بازجست کار دمنه یک سیر تحولی را در پادشاه مشاهده می‌کنیم چنانکه در تصمیم‌گیری برای گناهکار یا بی‌گناه بودن شنزیه، پادشاه هم قانون‌گذار است و هم مجری قانون و خود درباره شنزیه حکم صادر می‌کند، آن هم به صورت غیابی، که در این صورت حتماً عدالت زیر سؤال می‌رود ولی در محاکمه دمنه دادگاه تشکیل می‌شود و شیر او را به قضات می‌سپارد تا درباره‌اش تفحص کنند و در ادامه شیر سخنی بر زبان می‌آورد که بارقه نخستین تحول فکری اوست... نگرشی که تا پیش از این، با آن بیگانه بوده است» (دزفولیان فر؛ ص ۶۶). او می‌گوید: «در احکام سیاست و شرایط انصاف و عدالت، بی‌ایضاح بینت و الزام حجت جایز نیست عزیمت را در اقامت حدود به امضا رسانیده» (کلیله و دمنه؛ ص ۱۳۴) با این اوصاف پادشاه را به صورت نهفته به عبرت گرفتن از اشتباهات گذشته نیز دعوت می‌کند.

شنزبه نیز هنگامی که از تصمیم شاه در مورد خودش مطلع می‌شود انتقادات بسیار تندی به شاه وارد می‌کند، تا حدی که حتی او را بیزار از هنر می‌نامد. آوردن سخنان شنزبه در این بخش در طاقست این مقاله نمی‌گنجد.

۲- وزیر آرمانی و تبیین عملکردهای او

از دیگر اندیشه‌های سیاسی این دو کتاب بحث گردش امور مملکت به دست وزیران است. از مجموع سخنان بیهقی چنین دریافت می‌شود که بر خلاف شاه که بیشتر یک مقام تشریفاتی بوده است و معمولاً وقت خویش را صرف عیش و نوش و شراب و شکار می‌کرد، وزرا دارای اهمیت ویژه‌ای برای مملکت بوده‌اند و اغلب امور حکومت و سیاست‌های جاری با رای و صلاح دید آنان اجرا می‌شد.

سلطان مسعود، خواجه احمد حسن میمندی، وزیر دربار محمود را که در حبس به سر می‌برد آزاد نمود تا او را به مقام وزارت منصوب گردانند. اما وقتی با امتناع خواجه احمد حسن از پذیرش این سمت مواجه شد به صراحت به او پیغام داد: «باید که در این کار تن در دهد که حشمت تو می‌باید. شاگردان و یاران هستند همگان بر مثال تو کار می‌کنند تا کارها بر نظام قرار گیرد» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۸۵).

این سخن نشان می‌دهد که در مهمات امور وجود وزیر بسیار ضروری بوده است تا رای و تدبیر او کارها سامان پذیرد. در دایرة وظایف وزیر در جای دیگر از تاریخ بیهقی می‌خوانیم که سلطان مسعود به زبان بونصر مشکان خطاب به خواجه احمد حسین میمندی می‌گوید: «من همه شغل‌ها بدو [به خواجه احمد حسن میمندی] خواهم سپرد، مگر نشاط و شراب و چوگان و جنگ، و در دیگر چیزها همه کار وی را باید کرد و بر رای و دیدار وی هیچ اعتراض نخواهد بود» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۸۶).

مسعود اگر چه در ابتدای انتصاب وزیرش، عهد کرده بود که در تمام مهمات ملک با او مشورت کند و همه کارها را به او بسپارد، اما به خاطر خوی مستبدانه‌اش سرکشی می‌کند و دیگر به نصایح او وقعی نمی‌نهد. چنانکه «هیچ یک از لشکرکشی‌های مسعود به میل و موافقت وزیر و سایر بزرگان مملکتی انجام نگرفت و جالب توجه اینکه تمام این اقدامات خودسرانه و ناستجیده با شکست مواجه شده و سرانجام منجر به سقوط حکومت غزنویان گشت» (موسوی؛ ۱۳۷۸؛ ص ۴).

اندیشه وجود وزیر آرمانی «از بن‌مایه‌هایی است که در سراسر تاریخ بیهقی به گونه‌های مختلف تکرار می‌شود» (یاوری، حور؛ ۱۳۸۴؛ ص ۲۰۳) و نیاز به وجود «وزیر کافی و دور دیده و مشاور دریافتی و خردمند که پادشاهان از همه به آنها حاجتمندترند» (یاوری، حور؛ ۱۳۸۴؛ ص ۲۰۳) به ضرورت مطرح می‌گردد.

موضوع بیان ویژگی‌های وزیر نیز از جمله مسائلی است که در تاریخ بیهقی از لابه‌لای حکایات به چشم می‌خورد و آنچنان که حورا یاوری نیز می‌گوید، یحیی برمکی به تمام و کمال در قالب معیارهای بیهقی از وزیر خردمند آرمانی می‌گنجد. اگر چه وزیران آرمانی زنده نمی‌مانند و تنها بعد از مرگ آنها و پیدایش خلل در امور ملک است که اهمیت وجودشان بروز می‌کند؛ در خاتمه کار علی بن عیسی در خراسان می‌خوانیم که هارون الرشید بعد از مرگ یحیی به یاد سخنان او می‌افتد و یا آهی از سر حسرت می‌گوید: «دریغ آل برمک» (تاریخ بیهقی؛ ص ۵۴۳) و مسعود هم سال‌ها بعد از آنکه حسرتک وزیر را بنا نیرنگ‌های یوسهل زوزنی از دست می‌دهد، در نامه‌ای خطاب به آنتوناش می‌گوید: «همه کارهای اعیان درگاه ما به سبب وی دلریش و درشت گشت» (تاریخ بیهقی؛ ص ۴۲۰).

چنین به نظر می‌رسد که در کتاب کلیله و دمنه نیز یکی از اهداف نگارش باب شیرو گاو این است که بیان می‌کند شاه آرمانی به وزیر آرمانی نیاز دارد و شاه نمی‌تواند آرمانی بماند مگر اینکه وزیر آرمانی داشته باشد تا کارها را به دست وی بسپارد. در این باب مشاهده می‌کنیم که چگونه وزیر آرمانی که از نیروی خرد و کیاست بهرمنند است، مملکت را نجات می‌دهد و مانع از فرار شاه می‌گردد. آنجا که شاه با ترس از صدای شنزه به دمنه می‌گوید: «ما را اینجا مقام، صواب نباشد» (کلیله و دمنه؛ ص ۷۰) دمنه در کمال درایت به شاه پیشنهاد می‌دهد که «ملک کار او را چندین وزن نهد، اگر فرماید بروم و او را بیاورم تا ملک را بنده‌ای مطیع و چاکری فرمانبردار باشد» (کلیله و دمنه؛ ص ۷۳).

دمنه با فراست از جانب خود شنزه را امان می‌دهد و نیز او را می‌ترساند که اگر تقاعد کند، از رفتن نزد شیر خودداری کند به عقوبتی سخت می‌رسد. بعد از آمدن شنزه به دربار و رسیدن او به مقام سپاه سالاری از زبان دمنه می‌شنویم: «در تقرب او مبالغتی رفت» (کلیله و دمنه؛ ص ۸۰) زیرا گاو به هر حال بیگانه است و به نظر دمنه اگر بیگانه‌ای بر اسرار مملکت وقوف یابد، ممکن است هرگونه عمل دشمنانه‌ای از او سر بزنند. سرانجام تصمیم او بر این می‌شود که به هر صورتی و از هر راهی شنزه را از میان بردارد.

پس از کشته شدن شنزه در مشاجره‌ای بین کلیله و دمنه، کلیله به بیان خطرات وزیر جائز و بدکار می‌پردازد که: «پادشاه اگر چه به ذات خویش عادل و کم آزار باشد، چون وزیر جائز و بدکار باشد منافع عدل و رأفت او از رهایی بریده گرداند» (کلیله و دمنه؛ ص ۱۱۶) و «پادشاه را هیچ خطر چون وزیر نیست که قول او را بر فعل رجحان بود و گفتار بر کردار مزیت دارد» (کلیله و دمنه؛ ص ۱۱۵).

۳- فروگرفتن کارگزاران

یکی دیگر از موارد تشابه که در اندیشه‌ها و فضای سیاسی این دو کتاب به چشم می‌خورد، موضوع فروگرفتن و کشته شدن کارگزاران به سعایت حاسدان آنهاست. گویی در حکومت غزنویان و به ویژه در دربار مسعود فضا به گونه‌ای بوده است که سلطان عرصه را برای جولان این بدگویان باز گذاشته و خدمتگزاران وفادار خود را قربانی این بدگویی‌ها می‌کند. اتفاقاً همین مسئله نقش مهمی در فروپاشی حکومت مسعود ایفا می‌کند و جالب اینجاست که در اغلب این فروگرفتن‌ها ابتدا مسعود برای جلب اعتماد این افراد دام می‌گستراند، چنانکه به علی قریب نامه می‌نویسد و او را به هرات و به حضور خود می‌خواند و وعده‌های بسیار به او می‌دهد، اگر چه علی نیز فریب این نیرنگ‌ها را نمی‌خورد ولی وفاداری‌اش به این خاندان و پیش‌گیری از بدنامی آنها موجب می‌شود که رفتن به هرات را بپذیرد. در پایان حکایت بیهقی با لحن غمگین بیزاری خود را از این فضا نشان می‌دهد، آنجا که می‌گوید: «این است حال علی و روزگارش و قومش که به پایان آمد و احق کسی باشد که دل درین گیتی خدائر فریفتگار بنده» (تاریخ بیهقی؛ ص ۶۶).

«بیهقی کوشیده است تا با معرفی فروگرفته‌ها و بیان شخصیت ممتاز و بی‌گناهی آنها... به شیوه‌ای هنرمندانه و به دور از تهمت این عمل و حیل‌های پلید را محکوم کند و برای آیندگان تصویر نماینده (کرمی؛ ص ۱۶۲).

اوج سخن بیهقی در این مورد در داستان حسنک وزیر است در این بخش، بیهقی از تمام توانایی‌های خود برای تأثیرگذار کردن این داستان استفاده می‌کند؛ اول آنکه آن را پیش از هر موضوع دیگری بسط داده و در تبیین آن از چندین حکایت استفاده کرده است، علاوه بر آن در این روایت، زبان بیهقی بسیار توصیفی و ادبی می‌شود، تاجایی که از تأثیر آن، نام حسنک بر جریده تاریخ جاودانه می‌گردد و به نوشته دکتر اسلامی ندوشن «ساعتی که او (حسنک) را به پای چوبه دار می‌بردند، اگر گمان می‌برد که در بین انبوه تماشاگران، جوانک گمنامی است که با قلم خود به او شکوهی جاودانی خواهد بخشید، شاید با ضرور و گشاده‌رویی بیشتری جان می‌سپرد» (اسلامی ندوشن؛ ۱۳۳۹؛ ص ۲۹۵).

حسنک نیز جزو کسانی بود که به سعایت بوسهل زوزنی اسپرچنگال مرگ شد. در این داستان بیهقی به خوبی نشان می‌دهد که مسعود از چه نیرنگ‌هایی استفاده می‌کند تا قتل او را فرمان خلیفه جلوه دهد و در روز بر دار کردن حسنک نیز به قصد نشاط سه روزه، در واقع از شهر فرار می‌کند. بیهقی انشا می‌کند که مسعود چگونه برای ارضای حس مال پرستی خود حتی به نیرنگ‌های شرعی در مصادره اموال حسنک دست می‌زند؛ «دو قباله نبشته بودند همه اسباب و ضیاع حسنک را به جمله از جهت

سلطان و یک یک ضیاع بروی خواندند و وی اقرار کرد به فروختن آن به طوع و رغبت، و آن سیم که معین کرده بودند بستند، و آن کسان گواهی نوشتند و حاکم سجل کرد در مجلس و دیگر قضاة نیز، علی‌الرسم فی امثالها (تاریخ بیهقی؛ ص ۲۳۰ و ۲۳۱). تاریخ بیهقی مملو از حکایت‌هایی از این گونه است.

در کلیله و دمنه نیز می‌بینیم که چگونه شتر به سعایت دمنه جان خود را از دست می‌دهد. اما در مرگ شتر به علاوه بر سعایت دمنه، ایرادی نیز بر شیر وارد است و آن دادن مقام وزارت به یک عنصر بیگانه و وارد کردن او به امور کشوری است تا جایی که حتی کلیله هم با همه محافظه کاری‌اش با مرگ شتر به چندان مخالف نیست، اگر چه بعد از مرگ شتر به بسیار او را ملامت می‌کند ولی پیش از آن می‌گوید: «اگر گاو را هلاک توانی کرد چنانکه رنج آن به شیر باز نگردد وجهی دارد و در احکام خرد تأویلی یافته شده (کلیله و دمنه؛ ص ۸۸). نظر کلیله این است که پادشاه یک خارجی بیگانه را در دربار چنان منزلت داده است تا از جملگی لشکر و کافه نزدیکان در گذشت» (کلیله و دمنه؛ ص ۷۴).

۴- مشرف گذاردن

بدون تردید یکی از لوازم حیات هر حکومتی گماشتن جاسوس و مشرف است، تا هم از توطئه دشمنان آگاه شوند، هم از تصمیمات و نظرات کارگزاران حکومت و هم از حسن اجرای امور کشوری و لشکری (کرمی؛ ص ۱۶۶) اما زمانی که در گماشتن مشرفان و جاسوسان آنقدر افراط می‌شود که حتی پیشکار، جاسوسی آریاب خود را می‌کند، آن هم به نوعی که به قول بیهقی «انفاس خداوندان خود را می‌شمرند» (تاریخ بیهقی؛ ص ۲۸۳) دیگر جایی برای اعتماد در دربار باقی نمی‌ماند و موجبات فروپاشی حکومت و از دست رفتن کارگزاران کار آمد را فراهم می‌کند. از جمله آنها یکی امیر یوسف عموی سلطان مسعود بود که طغرل را که حاجب او بوده است پسر او مشرف کردند و دیگری در حکایت حاجب غازی که سعید صراف که پیشکار او بود، جاسوسی وی می‌کرد. این موضوع مشرف نهادن تا آنجا پیش می‌رود که حتی به درون خانه هم راه می‌یابد و در قصه خیشخانه بیهقی می‌گوید که حره ختلی، عمه مسعود نیز جاسوسی محمود می‌کرد از برای مسعود.

در کتاب کلیله و دمنه در بخش بازجست کار دمنه، دوبار شاهد هستیم که افرادی سخنان دمنه با کلیله را می‌شنوند و اتفاقاً با شهادت این دو نفر، حکم قتل دمنه صادر می‌گردد. نکته جالب اینجاست که در باب شیر و گاو که هنوز تردیدی در دوستی خالص دمنه نبود، هرگز اشاره‌ای نمی‌بینیم که کسی سخنان دمنه و کلیله را در باب شاه یا شتر به شنیده باشد ولی از زمانی که پادشاه نسبت به دمنه مشکوک می‌شود و از خود می‌پرسد که «در آنچه از او رسانیدند حق راستی و امانت گزارند یا طریق خائنان

بی‌باک سپردند» (کلیده و دمنه؛ ص ۱۲۴) یکبار پلنگ سخنان آن دو را درباره قتل شترزه می‌شنود که زمینه ساز تشکیل پرونده و در نتیجه محاکمه دمنه می‌شود و یکبار هم ددی که در سلول کنار دمنه بوده است. چندان بعید به نظر نمی‌رسد که بر دمنه نیز پوشیده مشرفانی نهاده باشند و پلنگ و دد دو نمونه از آنها هستند.

۵- نقش میامی زنان

اگر از معدود زنان سیاستمدار ایران بگذریم، مشاهده می‌شود که مشارکت سیاسی زنان در ایران اغلب در حد ازدواج سیاسی محدود می‌شود و این زنان، تنها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی فرمانروایانی که همسران ایشان بوده‌اند، مؤثر بوده و نقش ایفا می‌کردند.

اما در تاریخ بیهقی گاهی به نام زنی برخورد می‌کنیم به نام حره ختلی که عمه امیرمسعود است و در هنگام مرگ محمود که درباریان قصد بر تخت نشاندن محمد را دارند، به مسعود نامه می‌نویسد و ضمن آگاهاندن او از مرگ پدر و اوضاع دربار، بیان می‌دارد که محمد را شایسته این مقام نمی‌داند و با گفتن این جمله که «ماعورات و خزاین به صحرا افتادیم» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۳) مسعود را بر آن می‌دارد که هر چه سریع‌تر به جانب غزنین حرکت کند و مداخله سیاسی او یکی از عوامل تغییر سرنوشت سلطنت غزنویان می‌گردد. هنگامی که سران حکومت غزنوی به مسعود نامه می‌نویسند که «از بهر تسکین وقت را امیرمحمد را به غزنین خوانده‌اند تا اضطراری نیفتد و به هیچ حال این کار از وی سر نیاید که جز به نشاط و سهو مشغول نیست. خداوند را که ولیعهد پدر به حقیقت اوست بیاید شتافت به دلی قوی و نشاطی تمام تا هر چه زودتر به تخت ملک رسد» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۹) والدۀ امیرمسعود و حره ختلی هستند که بر این سخنان مهر تأیید و قبول می‌زنند و در نامه می‌نویسند که به «گفتار این بندگان اعتمادی تمام باید کرد که آنچه گفته‌اند، حقیقت است» (تاریخ بیهقی؛ ص ۱۹).

نکته‌ای که توجه خواننده را به خود جلب می‌کند این است که برخلاف اندیشه‌های مرد سالارانه که مرد را از مشورت با زن باز می‌دارد و از اعتماد کردن به او پرهیز می‌دهد در اینجا می‌بینیم که به تأیید این دو زن، سخنان آن بزرگان مورد قبول واقع می‌شود.

در کتاب کلیده و دمنه، در باب شیر و گاو، اثری از مشارکت سیاسی زنان مشاهده نمی‌شود و فقط در بین حکایات به نام چند زن برخورد می‌کنیم که آن هم در زمینه‌های سیاسی نیست اما در باب بازجست کار دمنه، مادر شیر نقش اصلی را به عهده می‌گیرد و هم اوست که باعث تشکیل پرونده دمنه

و در نتیجه مرگ وزیر می‌شود و در نتیجه مشورت با اوست که بسیاری حقایق برشیر آشکار می‌شود و نشان می‌دهد که حضور زنان در سیاست، مشکل‌گشا و چاره‌ساز است.

با در نظر گرفتن این تفاوت بین دو باب و با توجه به اینکه در پایان باب شیر و گاو، با بیان این جمله که «روزگار انصاف گاو بستد و دمنه را رسوا و فضیحت گردانند، و زور و افترا و زرق و افتعال او شیر را معلوم گشت و به قصاص گاو به زاریان زارش بگشت» (کلیده و دمنه؛ ص ۱۲۵) در واقع داستان به پایان می‌رسد، می‌توان باب بازجست کار دمنه را جزو ابواب الحاقی بر کلیده و دمنه دانست که ابن مقفع آن را بر ترجمه خود از این کتاب افزوده است.

نتیجه‌گیری

اگر چه اندیشه‌های سیاسی مورد بحث در این مقاله تمامی اندیشه‌های سیاسی مطرح شده در تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه را در بر نمی‌گیرد اما بخش مهمی از آن را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. شباهت فراوان میان این اندیشه‌ها در تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه می‌تواند مولود فضای حاکم بر دربار غزنویان باشد.

۱- از مباحث مهم مطرح شده در هر دو کتاب بحث ویژگی‌های شاه آرمانی و انتقاد از حاکم وقت است که در جای‌جای هر دو کتاب به صورت آشکار و نهان این موضوع بیان شده است و بر اساس آنچه شرح شد، در تاریخ بیهقی به دلیل اینکه کتاب در زمان خود غزنویان نوشته شده است، نویسنده بیشتر با استفاده از حکایات و اشعار و حتی استفاده از شگردهای زبانی به تبیین آراء خود پرداخته است تا با مشکل مواجه نگردد، اما در کلیله و دمنه به دلیل اینکه کتاب از زبان حیوانات است با آزادی بیشتری این سخنان را از زبان دمنه، شتریه و دیگران می‌شنویم.

۲- بحث وزیر آرمانی که از ضروریات وجود شاه آرمانی است یکی دیگر از اندیشه‌های مشترک است. اهمیت این موضوع از آنجا مشخص می‌گردد که تدبیر امور مملکتی بیشتر با وزیر بوده و شاه در اغلب موارد جتبه تشریفاتی داشته است، بنا براین برای آرمانی شدن و آرمانی ماندن شاه، وجود وزیر آرمانی ضروری است.

۳- همچنین فرو گرفتن کارگزاران به سعایت دیگران و گذاردن مشرفان به افراط، از معضلات دربار غزنویان بوده است که در هر دو کتاب از آن سخن به میان آمده است.

۴- حضور زنی به نام حره ختلی در تاریخ بیهقی و مادر شیر در کلیله و دمنه تنها موارد حضور سیاسی زنان در بخش‌های مورد نظر ما در این دو کتاب است. اگر چه مشارکت سیاسی زنان در هر دو کتاب ناچیز است اما بسیار با اهمیت و تأثیر گذار است.

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ جام جهان بین؛ ج ۳، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۹.
- ۲- یاسورث، کلیفورد ادموند؛ تاریخ غزنویان؛ ترجمه: حسن انوشه؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ۳- بهار، محمدتقی؛ سبک شناسی؛ ج ۳، ج ۲، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- ۴- بیهقی، ابوالفضل؛ تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، ج ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۸۴.
- ۵- حلبی، علی اصغر؛ تاریخ اندیشه سیاسی در ایران و جهان اسلام؛ ج ۱، تهران: بهبهانی، ۱۳۷۳.
- ۶- خاتمی، سید محمد؛ آیین و اندیشه در دام خودکامگی؛ ج ۲، تهران: طرح نو، ۱۳۷۹.
- ۷- راوندی، مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران؛ ج ۱، ج ۲، تهران: نگاه، ۱۳۷۳.
- ۸- شمس‌الدین سیروس؛ سبک شناسی؛ ج ۲، تهران: نشر میترا، ۱۳۷۹.
- ۹- صفاء، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات ایران؛ ج ۸، ج ۱ و ۲، ج ۱۵، تهران: فردوس، ۱۳۷۸.
- ۱۰- طباطبایی، سید جواد؛ زوال اندیشه سیاسی؛ ج ۲، تهران: کویر، ۱۳۷۸.
- ۱۱- قادری، حاتم؛ اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران؛ ج ۱، تهران: سازمان سمت، ۱۳۷۸.
- ۱۲- نصرالله منشی، ابوالمعالی؛ ترجمه کلیله و دمنه؛ تصحیح مجتبی مینوی؛ ج ۱۹، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- ۱۳- والدمن، مرلین؛ زمانه، زندگی و کار نامه بیهقی؛ منصوره اتحادیه؛ ج ۱، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵.
- ۱۴- یابودی، خوراء؛ زندگی در آینه؛ ج ۱، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۳.

— مقالات

- ۱- پرگاری، صالح؛ «سخنی دیگر پیرامون تاریخ بیهقی»؛ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا اردیبهشت ۱۳۷۸، ص ۲۲ - ۲۵.
- ۲- دزفولیان‌فر، عظیم؛ «محاکمه دمنه»؛ کیهان فرهنگی؛ شماره ۱۹۵، دی ۸۱، ص ۶۳ - ۶۷.
- ۳- طبسی، حمید؛ «سیمای محمود غزنوی در تاریخ بیهقی»؛ فصلنامه هستی؛ پاییز و زمستان ۸۳، ص ۱۰۳ - ۱۲۲.
- ۴- کریمی، محمدحسین؛ «گفته‌های ناگفتنی در تاریخ بیهقی»؛ پژوهشنامه علوم انسانی؛ ص ۱۵۵ - ۱۷۵.
- ۵- محمدزاده اسدالله؛ «آیین مهر در کلیله و دمنه»؛ کیهان فرهنگی؛ شماره ۲۱۱، اردیبهشت ۸۳، ص ۶۳ - ۶۵.
- ۶- موسوی، زهره؛ «شخصیت‌ها و گروه‌های حاکم در عصر غزنویان»؛ شماره ۱۶۰، بهمن ۷۸.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.